

هو العليم

امير المؤمنين عليه السلام آينه تمام نماي
حضرت حق

شرح دعای افتتاح - مجلس دهم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
 يَوْمِ الدِّينِ

اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ
 وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَآيَتِكَ الْكُبْرَى وَالنَّبَأِ الْعَظِيمِ.¹

«بار پروردگارا! رحمت خود را بفرست بر
 علی که امیر مؤمنین و وصی رسول ربّ
 العالمین است، و بنده و ولیّت و برادر
 پیغمبرت و حجّتت بر تمام خلق و بزرگترین
 آیت تو و خبر بزرگ!»

معنای لقب «امیر المؤمنین» و «وصی»

امیر: یعنی حاکم؛ امر: ای حکم؛
 امیر المؤمنین: یعنی حاکم، صاحب امر،
 صاحب فرمان و صاحب اختیار بر مؤمنین.
 و این لقبی است که پیغمبر به امیر المؤمنین
 علیه السّلام دادند، و همه بعد از غدیر خم
 حضرت را به امیر المؤمنین یاد می‌کردند،² و
 با آن حضرت هم به امارت، بیعت کردند؛
 امارت: یعنی حکومت بر مؤمنین. از جمله
 افرادی که آمدند و با آن حضرت بر همین
 امارت بیعت کردند، عُمر و ابابکر و چند نفر
 دیگر بودند که اینها با همدیگر آمدند و بیعت
 کردند.³

¹ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

² جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای لقب امیر المؤمنین و انحصار آن
 در حضرت علی علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص
 ۱۰۷.

³ جهت اطلاع بیشتر پیرامون بیعت ابابکر و عمر با امیر المؤمنین
 علیه السّلام در روز غدیر خم رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص
 ۹۴.

بریدهٔ اَسْلَمی می‌گوید:

من بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَ سَلَّمَ در مدینه نبودم، در شام بودم. وقتی
آمدم و دیدم که ابوبکر بالای منبر است و
جماعتی هم در مسجد، خیلی تعجب کردم!
وارد مسجد شدم و گفتم: پس علی کجاست؟!
گفتند: علی نیست!

گفتم: چرا ابوبکر رفته است بالای منبر؟!
گفتند: خلیفهٔ مسلمین است! گفتم: چگونه خلیفهٔ
مسلمین است؟! گفتند: بله، قضایا چنین و
چنان شد و این خلیفهٔ مسلمین است!

گفتم: مگر شما نبودید که رفتید با علی به
امارت بیعت کردید؟! من خودم در آن خیمه
بودم که شما با علی به امارت بیعت کردید و
گفتید: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ!» ای
ابابکر و عمر و پنج نفر دیگر، شما هفت نفر
با هم آمدید بیعت کردید!

گفتند: آن قضایا گذشت، و قضایای دیگری
واقع شد؛ عالم بر اساس حوادث است، یک
حادثهٔ جدیدی پیدا شد!

گفتم: چه حادثه‌ای پیدا شد؟ قسم به خدا، شما
در مقابل پروردگار خیانت و جنایت کردید!
رفتید در مقابل رسول خدا با امیرالمؤمنین
بیعت کردید، بعد می‌گویید: «حَدَّثَ حَدِثٌ وَ
وَقَعَ وَاقَعٌ!»

خلاصه، من را زدند و از مسجد بیرون
کردند.

این روایت را سنّی‌ها نقل می‌کنند و در
تواریخ اهل تسنّن ذکر شده است.¹
وَصِیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ؛ «خدایا درود
خود را بفرست بر علی که امیرالمؤمنین و
وَصِیِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ است.»
وصی به آن کسی می‌گویند که بعد از

¹ جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایت بریدهٔ اَسْلَمی و ایراد او بر خلافت
ابابکر رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۴.

انسان به وصایت و سفارش او، متکفل امور انسان شود.

اگر نظر آقایان باشد ما پنج سال پیش، در آن سال اولی که در ماه مبارک رمضان بنا بود از ولایت صحبت کنیم، چند مطلب را مفصل بیان کردیم؛ یکی اخوت حضرت بود و یکی راجع به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام. شاید هفت، هشت و یا ده جلسه با طرق مختلف، روایاتی که در این باره از شیعه و سنی نقل شده است: «وَصِيٌّ رَسولِ اللهِ، سَيِّدُ الْوَصِيَّيْنَ، سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، خَاتَمُ الْوَصِيَّيْنَ، خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ» که پیغمبر آن حضرت را به عناوین مختلف و در موارد مختلفی به عنوان وصی یاد کردند، و همچنین در خصوص فقراتی که به آن حضرت وصیت کردند، مفصل صحبت کردیم. و بنده این مطالب را که بیش از هفتاد، هشتاد صفحه است، نوشته‌ام.¹

تقدم مقام عبودیت بر مقام ولایت

عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ؛ «او بنده تو و ولی تو است.»

اینجا عبد بر مقام ولایت مقدم شده است، همان‌طور که آنجا فرمودند: «مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ.»

آنجا مقام عبودیت مقدم بر رسالت بود، اینجا مقام عبودیت آن حضرت مقدم بر ولایت است؛ یعنی اول عبودیت است و بعد ولایت. **عَبْدِكَ**: معنای عبد را سابقاً بیان کردیم. **وَلِيِّكَ**: ولی تو؛ ولی تو: یعنی صاحب اختیار از طرف تو و نافذ الأمر در تمام عالم وجود به اراده و اختیار تو. این می‌شود ولی، که لازمه مقام عبودیت است. عبودیت: یعنی فناء مطلق؛ و لازمه فناء مطلق، تجلی تمام انوار پروردگار است؛ و لازمه تجلی انوار خدا، افاضه فیض است بر عالم وجود، از ناحیه قلب ولی خدا.

¹ جهت اطلاع بیشتر پیرامون وصایت امیرالمؤمنین از جانب رسول خدا صلوات الله علیهما رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳-۲۷۵.

عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي (أَوْ: مِثْلِي)؛¹ «ای بنده من، تو مرا اطاعت کن تا من تو را مثل خودم قرار بدهم (یا: مثل خود قرار بدهم)!»

یعنی به عنوان نمونه و مثال خود قرار داد.

و این در اثر همان تزکیه و تهذیب و صفای قلب می‌شود، که دیگر در شخص شائبه‌ای از خودنمایی نیست و خدانمای محض می‌شود، و لازمهٔ مثال خدا و خدانمای محض شدن، طلوع انوار پروردگار در دل است، و آن انوار، انوار تخیلی و توهمی نیست؛ بلکه انوار وجودی مطلق است که به نحو تجرّد و بساطت، در دل طلوع می‌کند و از آن دل بر تمام عالم وجود افاضهٔ وجود می‌شود.

تَجَلَّى لِي الْمَحْبُوبُ فِي² كُلِّ وَجْهَةٍ *** و شَاهِدْتُهُ

فِي كُلِّ مَعْنَى و صُورَةٍ³

«محبوب برای من از هر وجه‌ای تجلّی

کرد و من او را در هر معنی و صورتی مشاهده کردم.»

این را می‌گویند ولایت کلیهٔ مطلقه، که این مقام از مقامات امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

عهد اخوت پیغمبر با امیرالمؤمنین علیهما السّلام در مکه و در مدینه

و أُخِي رَسُولِك؛ «و برادر پیغمبر تو.»

پیغمبر دو مرتبه با امیرالمؤمنین علیهما السّلام عهد اخوت بستند؛ یکی در مکه و یکی در مدینه.⁴ و راجع به اخوت هم در همان ماه رمضان مفصّل صحبت کردیم و آن مطالب هم نوشته شده است.⁵ در اخوت امیرالمؤمنین هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست و این حدیث، حدیث متواتر است که هیچ‌کس انکار اخوت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر!

¹ مشارق أنوار اليقين، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

² خ ل: عن.

³ الجوهرة المضيئة، ج ۲، ص ۲۷۸.

⁴ الإستيعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۸؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۵۸۸.

⁵ رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴.

هیچکس! حتی ابوبکر هم انکار نکرد.

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بین مهاجر و انصار در مدینه عقد اخوت بستند، ابوبکر را با عمر، عثمان را با عبدالرحمن بن عوف، و سلمان را با ابوذر برادر کردند؛ همه اینها از اتحاد افق است! تمام مهاجر و انصار با هم برادر شدند ولی برای امیرالمؤمنین علیه السلام برادری معین نکردند، تا اینکه تمام شد و عقدهای اخوت بسته شد، و امیرالمؤمنین هم متأثر شدند که پیغمبر برای من برادری معین نکردند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام در بین راهی خوابیده بودند و گرد و غبار هم آمده و به صورت امیرالمؤمنین نشسته بود، پیغمبر سراغ امیرالمؤمنین آمدند، با پا زدند و فرمودند: «علی برخیز! برخیز! یا ابأثراب چرا اینجا خوابیده‌ای؟!» حضرت برخاستند، پیغمبر فرمودند: «یا علی، من تو را برای خود گذاشتم؛ أنت أخی فی الدنیا و الآخرة.»¹ و با آن حضرت عقد اخوت بستند.

بعد از رحلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین را به مسجد آوردند و آن قضایا اتفاق افتاد، امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکردند، و عمر گفت: «اگر تو بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم!» حضرت فرمودند: «بنابر این گردن بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌زنی.»

عمر گفت: «عبودیّت را نسبت به خدا قبول داریم، اما أخوتت را نسبت به رسول خدا نه!»²

و همه شیعه و سنی نوشته‌اند که هیچکس انکار اخوت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر،

¹ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۴۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۴.

² الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰.

درحالتی که مانند آفتاب روشن بود¹ و پیغمبر فرمودند که: «انکار اخوت تو را نمی‌کند مگر شخص مجاهد!» یعنی: منکر و کافر.

حجّت امیرالمؤمنین بر جمیع خلائق

و حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ؛ «و امیرالمؤمنین حجّت توست بر تمام خلق.»

آنچه را قابل احتجاج است، حجّت می‌گویند؛ مثلاً انسان را برای محاکمه می‌آورند در محکمه و می‌گویند: حجّت و دلیل خودت را بگو، که چرا این کار را کردی؟! به دلیلی که انسان می‌آورد، حجّت می‌گویند. اعمال افراد بشر با اعمال امیرالمؤمنین تطبیق داده می‌شود و در روز قیامت خدا به اعمال امیرالمؤمنین احتجاج می‌کند؛² یعنی بر اساس فرمان ولایت و اعمال امیرالمؤمنین مؤاخذه می‌کند.

برای شما حجّت قرار دادم: یعنی امر او امر من، و نهی او نهی من است. پادشاهی که مسافرت می‌کند یک نفر را جای خودش می‌گذارد و می‌گوید که امر او امر من و فرمانش هم فرمان من است، من که برگردم مطابق فرمان این از شما مؤاخذه می‌کنم؛ این را می‌گویند: حجّت.

حجّت الهی: یعنی آن کسی که خدای علیّ اعلیّ فرمان او را فرمان خود، امر او را امر خود، و نهی او را نهی خود قرار داده است. این حجّت است از طرف پروردگار، و لذا امر و نهی و افعال او حجّت است، این می‌شود حجّت و خداوند بر بندگان خود به او امر آن حجّت، احتجاج می‌کند، و هر عملی که مردم در پیشگاه پروردگار انجام بدهند، اگر با آن عمل حجّت تطبیق کند آزادند و اگر نه،

¹ جهت اطلاع بیشتر پیرامون انکار عمر نسبت به اخوت امیرالمؤمنین با رسول الله صلوات الله علیهما رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۹۸.

² رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۷۲؛ أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۳۸.

گرفتار؛ چون حجّت است دیگر! حجّت: یعنی آن چیزی که انسان با او بتواند احتجاج کند.

امیرالمؤمنین آینه تمام‌نمای حضرت حق

و آیتک الکبریٰ؛ «آیت بزرگ تو و بزرگترین آیت توست!»

آیه: یعنی نشانه و علامت؛ علی یک آینه‌ای است که تو را نشان می‌دهد، همه وجود تو را نشان می‌دهد، نه فقط یک صفت و یک اسم. تمام موجودات خدا را نشان می‌دهند، ولیکن در سعه و دید و مقدار نشان دادن فرق می‌کنند؛ یک آینه کوچک و یکی بزرگ است، یکی مربع و یکی مستطیل و یکی لوزی است، یک آینه زرد و یکی قرمز و یکی سبز است، یکی تیره است، یکی پشتش زنگ زده و جیوه‌اش ریخته. همه این آینه‌ها مختلف هستند، ولی یک آینه تمام قد است که می‌گویند آینه تمام‌نما، و تمام بدن انسان را نشان می‌دهد، و رنگ این آینه هم در نهایت لطافت است و هیچ زردی و قرمزی و سبزی ندارد، واقعیت را نشان می‌دهد، نه اینکه تنها جلوی انسان بلکه تمام اطراف اعم از جلو و عقب و پهلوهای انسان را نشان می‌دهد، و این آینه نه تنها جسم را نشان می‌دهد بلکه روح و مغز و عقل را هم نشان می‌دهد! این یک آینه عجیبی است! امیرالمؤمنین چنین آیه‌ای برای خدا است.

ظهور نور وجود اجمالاً در پیغمبر و تفصیلاً

در امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما

«الکبری» مؤنث است؛ چون «آیتک» مؤنث است. می‌گوید: «آیتک الکبری»؛ آیه اکبر هم می‌گویند. یعنی علی بن ابی‌طالب بزرگ‌ترین نشان‌دهنده تو در میان عوالم است، البته بعد از پیغمبر! پیغمبر جنبه استادی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر می‌گیرد و نشان می‌دهد.

اگر کسی خیال کند که امیرالمؤمنین از پیغمبر بالاتر است - کما اینکه بعضی از

درویش‌ها تصریح به همین حرف می‌کنند - این حرف خیلی غلطی است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام شاگرد پیغمبر و بنده پیغمبر است،¹ و بین مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین خیلی تفاوت است! در روز قیامت پیغمبر در آن پله بالاست، امیرالمؤمنین یک پله پایین‌تر؛ پیغمبر مقام اجمال دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل. آنچه امیرالمؤمنین دارد از پیغمبر دارد، نور وجود از مقام عماء و مقام فناء، که همان ذات مقدّس پیغمبر و اسم اعظم خداست، تجلی کرد و اولین تجلی در آینه قلب امیرالمؤمنین شد، و آینه قلب امیرالمؤمنین تفصیلی است و جزئیات را نشان می‌دهد، و آینه قلب پیغمبر کلی است و از آن کلی، نور به این آینه تمام‌نمای جزئیات عالم کائنات سرایت می‌کند، و تا او نباشد این نیست.² اینها دیگر خصوصیتی است که اگر بخواهیم بیان کنیم خیلی طول می‌کشد.

یعنی اگر پیغمبر نبودند، امیرالمؤمنین هم نبود؛ اما عکس آن درست نیست، یعنی اگر امیرالمؤمنین نبودند باز پیغمبر بود. چون پیغمبر حجاب اقرب است و امیرالمؤمنین حجاب بعد از حجاب.

می‌گویند: این تلسکوپ‌هایی که با آنها ستاره‌ها را می‌بینند، اول یک ذره بین کوچکی دارد که در او ستاره‌ها دیده نمی‌شود؛ از آن ذره بین نور می‌افتد در یک ذره بین بزرگ که در آن می‌بینند. ولو اینکه در آن ذره بین کوچک ستاره دیده نمی‌شود، ولی واسطه برای نور و فیض است و تا او نباشد در آن ذره بین بزرگ دیده نمی‌شود؛ او حکم معدن و

¹ الکافی، ج ۱، ص ۸۹:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: جاء جبرٌ من الأخبارِ إلى أمير المؤمنين عليه السلام ... فقال: يا أمير المؤمنين، أفتبئى أنت؟ فقال: «وَيْلَكَ! أنا عبدٌ من عبیدِ محمدٍ صلّى الله عليه و آله و سلّم.»»

² جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۸.

مبدأ دارد، او می‌گیرد و به این ذرّه‌بین بزرگ می‌دهد و انسان می‌بیند. پیغمبر در مقام اجمال از خدا می‌گرفتند و به امیرالمؤمنین می‌دادند و او بیان می‌کرد.

رسول خدا هیچ وقت خطبه نمی‌خواند؛ در تمام مدّت عمر، خطبه‌هایی که پیغمبر خواندند چندتا بیشتر نیست و همه کوتاه و کم، در حدود دو، سه خط است. امّا امیرالمؤمنین اهل بیان بودند و خطبه‌های یک ساعته می‌خواندند؛ نهج البلاغه خطبه‌های آن حضرت است. پیغمبر می‌داد و او می‌گرفت و بیان می‌کرد.

پیغمبر در تمام مدّت عمر شمشیر به روی کسی نکشید، امّا امیرالمؤمنین شمشیر از دستش نیفتاد؛ نه اینکه پیغمبر نمی‌گشت، تمام این کشتارها کشتار پیغمبر است، امّا در تمام غزوات، امیرالمؤمنین با پیغمبر بود و علی دست پیغمبر بود! نظر پیغمبر و امر پیغمبر بود! این‌گونه پیغمبر مقام جمع دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل؛ پیغمبر سرچشمه است و امیرالمؤمنین نهر جاری. این نهر جاری از سرچشمه پیدا می‌شود؛ نهر جاری است و تمام دنیاها را پُر از آب کرده، امّا از آن مبدأ است! امیرالمؤمنین به قلب پیغمبر توجه می‌کند، آن وقت دریای علوم از قلب او سر می‌زند و فوران می‌کند و می‌جوشد.

افاضه علوم جبرائیل از امیرالمؤمنین

روایات متواتر از شیعه و سنی داریم که حضرت فرمودند:

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام هزار در از علم آموخت که از هر دری هزار باب از علم منفتح می‌شد.¹

¹ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۲:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ، فَفُتِحَ لَهُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ.»»

این فقط تعبیر است، نه اینکه هزار تا بوده؛ هزار تا چیست؟! قلب پیغمبر مبدأ تراوش علم است و آنوقت به قلب امیرالمؤمنین می‌افتد و تفصیل می‌شود؛ هر آنچه از علوم که شما فرض کنید اینجاست! آنوقت اگر جبرائیل هم بخواهد علم یاد بگیرد باید بیاید از امیرالمؤمنین یاد بگیرد؛ چون مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین از جبرائیل بالاتر است و جبرائیل فقط واسطه فیض است، و مقام علم را از حقیقت پیغمبر به قلب پیغمبر می‌رساند. مثل اینکه شما کناری نشستید و با خودتان تصوّر می‌کنید، تفکر می‌کنید، یک چیزهایی در نظر می‌آورید، حدیث نفس می‌کنید، یک مسئله فکری حل می‌کنید، و آنچه را که در نفس شما از قوه کشف مجهولات است، تفصیل می‌دهید و نسبت به آن مسئله، قوه‌ای اعمال می‌کنید تا آن مسئله از مقام حقیقت، روشن شود و آن مجهول حل شود؛ آن واسطه بر قلب مبارک پیغمبر، جبرائیل است.

آنوقت امیرالمؤمنین علیه السلام آیه است، پیغمبر هم آیه است اما آیه‌ای که هیچ‌کسی او را نمی‌تواند ببیند مگر امیرالمؤمنین! مگر رسیدن به مقام پیغمبر کار آسانی است؟! مگر همه پیغمبر را می‌شناسند؟!!

پیغمبر عهده‌دار تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین عهده‌دار تأویل قرآن

پیغمبر مقام تنزیل قرآن است؛ یعنی به تمام افراد می‌گوید: «ای مردم، به قرآن ایمان بیاورید و به من هم ایمان بیاورید!» همه می‌گویند: چشم! ولی کجا پیغمبر را می‌شناسند؟! هر کس بگوید ایمان آوردم، پیغمبر قبول می‌کند، و لو اینکه در باطن منافق باشد؛ چون کار پیغمبر بر این اساس

است. اما پیغمبر را نمی‌شناسد مگر امیرالمؤمنین!^۱ او پیغمبر را می‌شناسد و آن حقایقی که از پیغمبر ظهور می‌کند، به واسطه امیرالمؤمنین تفصیل می‌شود، او منافق را می‌شناسد و جدا می‌کند^۲، ولی پیغمبر جدا نمی‌کند؛ چون وظیفه پیغمبر نیست، بلکه وظیفه امیرالمؤمنین است. ولایت مثل محک است که هر جا بخورد جدا می‌کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

يا علي، أنا قاتلتُ على النَّزِيلِ، و أنت تُقاتِلُهُم على التَّأويلِ.^۳ و^۴ اینجا دیگر بحث‌ها و

^۱ روضة المتقين، ج ۱۳، ص ۲۷۳:
 «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام: "يا علي، لا يعرفُ الله تعالى إلا أنا و أنت، و لا يعرفني إلا الله و أنت، و لا يعرفك إلا الله و أنا."»
 "حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای

علی، خداوند تبارک و تعالی را نمی‌شناسد مگر من و تو، و مرا نمی‌شناسد مگر خدا و تو، و تو را نمی‌شناسد مگر من و خدا.» (محقق)

^۲ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۸۱:
 «[قال] رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: " ... لولاك لم يُعرف حزبُ الله، و بك يُعرفُ عدوُّ الله."»
 "رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اگر تو نبود، حزب خدا شناخته نمی‌شد! و به واسطه تو، دشمن خدا شناخته می‌شود.» (محقق)

^۳ ریاض الأبرار، ج ۳، ص ۲۰۰، با قدری اختلاف. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۲:
 «من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مفاد و مقصود از قرآن کارزار می‌کنی.»
^۴ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۱، تعلیقه ۲:

«در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۸، ص ۴۵۵ و ۴۵۶، روایات مستفیضه‌ای را به این مضمون نقل نموده؛ و در غایة المرام، ص ۳۳، حدیث ۱۰، از طریق عامه از موقّق بن احمد خوارزمی در ضمن حدیث طویلی ذکر کرده است؛ و علامه امینی در الغدير، ج ۷، در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:

و با این عبارت و خطاب، معرفی کرد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را با گفتارش که: "إِنَّ فِيكُمْ

مطالب خیلی مفصلی است که تنزیل چیست؟ تأویل چیست؟ حقیقت قرآن چیست؟
ظاهرش چیست؟ امیرالمؤمنین تکفل چه قسم از این علوم تفصیلی را داشتند؟ پیغمبر
متکفل چه امری بود؟

وصول امیرالمؤمنین به بالاترین درجات عالیه، با حفظ مقام عبودیت و شاگردی پیغمبر

اجمالاً اینکه امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر
است و اگر کسی بگوید که امیرالمؤمنین
شاگرد پیغمبر است، امیرالمؤمنین خیلی
خوشش می‌آید! ولی بعضی‌ها نمی‌فهمند و
مقام امیرالمؤمنین را بالاتر می‌برند و
می‌گویند:

علی آن کسی است که وقتی پیغمبر خواست
بت‌ها را از خانه خدا بریزد، ایستاد و گفت:
«یا علی، بیا روی شانه من بایست!»
امیرالمؤمنین رفت روی شانه پیغمبر و پای
خود را گذاشت روی مهر نبوت؛ پس مهر
نبوت زیر پای علی است! این است مقام علی!
این هم استدلال است؟! پس آیا موقعی که
انسان بچه کوچکش را هم بغل می‌کند، درجه
بچه بالاتر است؟! پیغمبر ایستاده و می‌گوید:
«من ستونم! علی، بیا روی شانه من، و بت‌ها
را برو بشکن!» یعنی قوام تو به من است،
قوام این کعبه به من است و قوام این
شکستن‌ها به من است! پیغمبر علی خود را
بلند کردند و معرفی کردند که من معرف
هستم و او معرف!

آقا خدا نکند که مطلب انسان بیفتد به دست
و فکر خودش؛ یعنی ریسمانش با حقایق بریده
شود، آن وقت او دیگر می‌بافد! هرچه هست
از شطحات، طامات و چرندیات می‌بافد

مَنْ يُقَاتِلْ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ! « قَالَ أَبُو بَكْرٍ: ”أَنَا
هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟“ قَالَ: ”لَا!“ قَالَ عُمَرُ: ”أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟“ قَالَ:
”لَا، وَ لَكِنْ خَاصِصُ النَّعْلِ!“ وَ كَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا.
این حدیث را جمعی از حفاظ تخریج کرده‌اند، و همان‌طور که خواهد
آمد، حاکم و ذهبی و هیثمی آن را صحیح شمرده‌اند.»

این قدر از این مزخرفات در فکر انسان وجود دارد!

خود امیرالمؤمنین می‌گوید:

من مثل کَرّه شتر دنبال پیغمبر می‌دویدم و از علوم او استفاده می‌کردم، و هر روز بر من یک باب علمی به وسیله آن پیغمبر گشوده می‌شد.¹

حال تو می‌گویی که علی از او بالاتر است! غلط است دیگر. وقتی انسان می‌خواهد کسی را مدح کند، نباید آن قدر مدح کند که آن مدح تنقیص او باشد! اگر ما امیرالمؤمنین را به بالاتر از پیغمبر مدح کنیم، در نتیجه او را ضایع کردیم و شکستیم، تعریف نکردیم بلکه او را تنقیص کردیم.

سابقاً در مدرسه فیضیه که طلبه‌ها می‌آمدند پای درس آقایان و درس می‌خواندند، شیخی بود که بعضی اوقات در کناری بساط پهن می‌کرد و کتاب و... می‌فروخت و بعضی وقت‌ها هم هیچ نمی‌فروخت، و به تمام معنا خُل بود و هیچ سوادى نداشت! همیشه یک دفتر قطور با یک مداد همراهش بود، تا یکی از آقایان می‌رفت منبر و مشغول درس خارج می‌شد، و طلبه‌ها می‌نشستند و صحبت و اشکال می‌کردند، این هم می‌نشست و هرچه را که آن آقا می‌گفت می‌نوشت؛ نه اینکه آن مطالب را بنویسد، بلکه مثل بچه‌ها که روی صفحه یک چیزی می‌آورند، او هم این صفحه را پُر می‌کرد! و چند تا از این دفترها را همین‌طور پُر کرده داشت. بعضی‌ها که به خودشان می‌افتند، مَثَل نوشته‌شان مَثَل جناب

¹ نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۷:

«و لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ

لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ

بِهِ.»

شیخ است که هرچه از زبانشان بیاید می‌گویند.

تمام افراد مؤمنین به ولایت امام متّکی هستند و امام هم به ولایت پیغمبر متّکی است. آن روایت عجیب را که چند روز پیش در منبر خواندم که امیرالمؤمنین می‌فرماید:

پیغمبر به من گفت: «یا علی، برو به مردم بگو: کسی که عاق پدر و مادر باشد، مورد لعنت خداست!» و بعد فرمود: «من و تو پدر این امت هستیم.»¹

الآن هم همین‌طور است؛ یعنی الآن هم نور وجود در تمام عالم از ناحیه مقدّس پروردگار به وسیله پیغمبر است، از پیغمبر هم به قلب امام می‌رسد و از امام به مراتب جزئیّه تا آن عالم ماده و هیولا می‌رسد، و همه دارند از این طریق فیض می‌گیرند.

و النَّبِیُّ الْعَظِیْمُ؛ «و او خبر بزرگ است.»

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾²؛ «از کجا سؤال می‌کنند؟» ﴿عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ﴾³؛ «از خبر بزرگ!»

ابن‌نباته می‌گوید:

مردم هرچه سعی کردند که نور علی را خاموش کنند، نشد؛ بلکه یک صیحه به صیحه قیامت اضافه شد!⁴

او خواسته همان ﴿النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ﴾ را معنا کند. قیامت صیحه‌اش خیلی بزرگ است! در قیامت صداها، جمال‌ها و جلال‌ها هست! قیامت عجیب است؛ بهشت و جهنّم دارد! اینکه یک صیحه بر صیحه قیامت اضافه شد، یعنی وقتی علی را در میان مردم معرفی

¹ الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیهما السّلام، ابن‌شاذان قمی، ص ۱۳۲.

² و ³ و ³ . سورة نبأ (۷۸) آیه ۱ - ۲.

⁴ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳۵۱: «ابن‌نباته:

نُشِرَتْ جِلِیَّةٌ قُرِیْشٍ فَرَادَتْهُ

**

إلی

صِیْحَةُ الْقِیَامَةِ فَتُلَا»

کردند، همان مُنکِرها مدام خواستند مخفی کنند، ولی مکرّر خودش آمد و ظاهر شد و تمام عالم را از بهشت و جهنّم پُر کرد. او بهشت مؤمنین و محبّین است و جهنّم کافرین و مشرکین. او دو دست دارد، یک دستش آتش است و یک دستش گل؛ به مؤمنین می‌گوید: «بوی گل می‌دهد؛ بفرما بو کن و برو به بهشت!» و به آن آتش می‌گوید: «ای جهنّم، او را در بر بگیر! امیرالمؤمنین یک آدم دلسوز لطیف و... نیست ها! قسمت‌کننده بهشت و جهنّم است.¹

صفات و خصوصیات امیرالمؤمنین در بیان حضرت خضر

حضرت خضر صفات امیرالمؤمنین را خوب بیان کرد؛ صبح روز بیست و یکم که فرزندان امیرالمؤمنین از سر خاک برگشته بودند، دیدند که پیرمردی آمد و ایستاد و مشغول سلام به امیرالمؤمنین شد، با آن جملات که می‌گوید: «بر مؤمنین پدر مهربان و بر کافرین به غیظ و سخت بود!» (که این معنای ولایت است.) و بعد هم غایب شد. بعداً که پرسیدند، گفتند: «این حضرت خضر است.»² هر کس را شما ببینید که محبت

¹ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۱۰؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰: «ابوصلت می‌گوید: چون حضرت رضا علیه السّلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم، چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید! حضرت فرمود:

”ای ابا صلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یکمرتبه بر زبان من جاری شد، و لَقَدْ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنِ آبَائِهِ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ!

من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دربارهٔ علی علیه السّلام فرموده است: ای علی، تو قسمت‌کننده بهشت و جهنمی در روز قیامت؛ به آتش می‌گویی: این برای من است، و آن برای تو!“

² الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳۴۷؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۷۲:

«صفوانی در کتاب إِحْنٍ وَ مِحْنٍ و کلینی در کتاب کافی روایت کرده‌اند که:

چون امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند، جاءَ شَيْخٌ يَبْكِي و هو يَقُولُ: "الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلَاقَةُ النُّبُوَّةِ!" حَتَّى وَقَفَ بِيَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، و أَخَذَ بِعِضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ: "رَحِمَكَ اللَّهُ! فَلَقَدْ كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا، و أَخْلَصَهُمْ إِيْمَانًا، و أَشَدَّهُمْ يَقِينًا، و أَخَوْفَهُمْ مِنَ اللَّهِ، و أَطْوَعَهُمْ لِذَنْبِي اللَّهِ، و أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، و أَكْثَرَهُمْ سَوَابِقَ، و أَشَبَّهُهُمْ بِه خُلُقًا و خُلُقًا و سِيْمَاءً و فَضْلًا. و كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا، و أَعْلَاهُمْ طَوْدًا، و أَقْدَمَهُمْ كَلَامًا، و أَصَوَّبَهُمْ مَنَاطِقًا، و أَشَجَعَهُمْ قَلْبًا، و أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، و أَقْوَاهُمْ يَقِينًا.

حَفِظْتَ مَا ضَيَّعُوا، و رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، و شَمَّرْتَ إِذِ اجْتَمَعُوا، و عَلَوْتَ إِذِ هَلَعُوا، و وَقَفْتَ إِذِ شَرَعُوا، و أَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا ظَلَمُوا. كُنْتُ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا وَاصِيبًا، و لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا و حِصْنًا، كُنْتُ كَالجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ. كُنْتُ لِلطِّفْلِ كَالأَبِ الشَّفِيقِ، و لِلأَرَامِلِ كَالْبَعْلِ الْعَطُوفِ. قَسَمْتَ بِالسَّوِيَّةِ، و عَدَلْتَ فِي الرَّعِيَّةِ، و أَطْفَأْتَ النَّيْرَانَ، و كَسَرْتَ الأَصْنَامَ، و أَذَلَّتْ الأَوْثَانَ، و عَبَدْتَ الرَّحْمَنَ. " فِي كَلَامٍ لَهُ كَثِيرٌ.

فَالْتَفَتُوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا، فَسُئِلَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ الرَّجُلُ؟ قَالَ: "الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ."

"چون امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت کردند، پیرمردی گریه‌کنان آمد درحالی‌که می‌گفت:

امروز زنجیرهای نبوت پاره شد!
تا ایستاد در اطای که حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت:
خدا تو را رحمت کند! حقا که اولین کسی بودی که اسلام آوردی، و با اخلاص‌ترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزون‌تر، و مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره‌ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و صدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثباتت از همه بالاتر و رفیع‌مرتبه‌تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و کردارت از همه نیکوتر، و یقینت از همه قوی‌تر بود.

حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، و دامن همت به کمر زدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس خود را بلند داشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقف کردی در وقتی که آنها بدعت نهادند، و دادخواهی کردی نسبت به ظلم‌هایی که نمودند.

ای علی! تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و ملجأ و حصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تند بادهای اهواء و آراء باطل و طوفان‌های سخت امیال و افکار مخالفین ابداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به وجود نیامورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت‌المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش‌های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حوقشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بت‌های ظاهر و باطن را در هم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزوجل قیام و اقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیّه آن حضرت را بیان کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند، و از

محض و یا غیظ محض باشد، به درد نمی‌خورد، یعنی کامل نیست. کامل آن کسی است که در تحت تجلیات همه صفات پروردگار باشد؛ خداوند هم غضب دارد هم رحمت، هم شدید الإنتقام است و هم اینکه أرحم الراحمین، صفت لایق اوست!

سخط و غضب امیرالمؤمنین در عین مروّت و مهربانی

در اوّل دعای افتتاح خواندیم:

[أرحم الراحمین] فی مَوْضِعِ العَفْوِ و الرِّحْمَةِ، أَشَدُّ المُعَاقِبِينَ فی مَوْضِعِ النِّكَالِ و النِّقْمَةِ، أَعْظَمُ المُتَجَبِّرِينَ فی مَوْضِعِ الكِبْرِيَاءِ و العِظْمَةِ.

امیرالمؤمنین این چنین است!

کشتن امیرالمؤمنین در جنگ صفین در لیلۃ الهَریر حساب ندارد! در رکاب پیغمبر، کافر را می‌کشد، مشرکین را می‌کشد، معاندین را می‌کشد؛ چون افرادی که اهل عناد هستند، کثیف‌اند و مانند سرطان و سیاه‌زخم جامعه بشر را گرفته‌اند و باید بیرون بیایند! از آن طرف، رحم و مروّت و لطفش به اندازه‌ای است که نمی‌شود حساب کرد! عدی بن حاتم در صفات امیرالمؤمنین به معاویه می‌گوید:

توصیف یاران حضرت امیر مؤمنان علیه السّلام آن حضرت را (ت)

لا يَخَافُ القَوِيَّ ظَلَمَهُ و لا يِيَّأَسُ الضَّعِيفُ مِن عَدْلِهِ؛

«ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، از ظلم علی نمی‌ترسید؛ و مظلوم هم از گرفتن حقّ خودش مأیوس نمی‌شد.»¹ یعنی وقتی خود انسان

حضرت امام حسن علیه السّلام سؤال کردند، فرمود:

آن مرد پیر، خضر پیغمبر علیه السّلام بود.»

¹ سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۸۴؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۴۸:

«رُويَ أَنَّ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلَى معاويةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ؛ فَقَالَ: يَا عَدِيُّ! أَيْنَ الطَّرَفَاتِ؟ (یعنی: بَنِيهِ طَرِيفًا و طَارِفًا و طَرْفَةً.) قَالَ: قُتِلُوا يَوْمَ صِفِّينَ بَيْنَ يَدَيِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: مَا أَنْصَفَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ و أَخَّرَ بَنِيهِ! قَالَ: بَلْ مَا نَصَفْتُ عَلِيًّا إِذْ قُتِلَ و بَقِيْتُ!»

دور از حریم گوی تو شرمنده ماندهام **

شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام

قال: * صِف لِي عَلِيًّا! فَقَالَ: إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِيَنِي! قَالَ: لَا أَعْفِيكَ!

قال: كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى، شَدِيدَ الْقَوَى، يَقُولُ عَدْلًا وَ يَحْكُمُ فَصْلًا، يَتَفَجَّرُ الْحِكْمَةُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَ الْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتِهَا، وَ يَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَ وَحْشَتِهِ. وَ كَانَ وَاللَّهِ غَرِيْرَ الدَّمْعَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ. يُحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا، وَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيرِ وَ مِنَ الْمَعَاشِ الْحَشِينِ. وَ كَانَ فِيْنَا كَأَحَدِنَا، يُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدْنِينَا إِذَا أَتَيْنَاهُ؛ وَ نَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا، لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ، وَ لَا نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ لِعِظَمَتِهِ. فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعِنَ الْوُلُوْءِ الْمَنْظُومِ. يُعْظِمُ أَهْلَ الدِّينِ، وَ يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ، لَا يَخَافُ الْقَوَى ظُلْمَهُ، وَ لَا يِيَأْسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ. فَأَقْسِمُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً وَ قَدْ مَثَلُ فِي مَحْرَابِهِ وَ أَرخَى اللَّيْلُ سِرْبَالَهُ وَ غَارَتْ نُجُومُهُ، وَ دَمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: "يَا دُنْيَا! إِلَيَّ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتَ؟ غُرِّيْ غَيْرِيْ! لَا حَانَ حَيْثُكَ؛ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا، لَا رَجْعَةَ لِي فِيْكَ! فَعَيْشُكَ حَقِيْرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيْرٌ. أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ قِلَّةِ الْأَنْبِيْسِ!"

قال: فَوَكَّفَتْ عَيْنَا مُعَاوِيَةَ وَ جَعَلَ يُنَشِّفُهُمَا بِكُمِّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ! كَانَ كَذَلِكَ! فَكَيْفَ صَبْرَكَ عَنْهُ؟! قَالَ: كَصَبْرِ مَنْ ذُبِحَ وَ لُدِّهَا فِي جِرْهَا، لَا تَرْقَى دَمْعَتُهَا وَ لَا تَسْكُنُ عِبْرَتُهَا. قَالَ: كَيْفَ ذِكْرُكَ لَهُ؟ قَالَ: وَ هَلْ يَتْرُكُنِي الدَّهْرُ أَنْ أُنْسَأَهُ؟»

”نقل شده است که عدی بن حاتم پیش معاویه رفت، معاویه گفت: ای عدی، کجا هستند طرفات؟ (یعنی سه فرزند عدی: طریف، طارف و طرفه.) عدی، پاسخ داد: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسیدند. معاویه گفت: علی با تو انصاف نمود، زیرا فرزندان تو را به جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشکر محفوظ داشت! عدی گفت: بلکه من با علی انصاف ننمودم، زیرا او به شهادت رسید و من هنوز زنده‌ام! معاویه گفت: اوصاف علی را برایم نقل کن. عدی گفت: اگر ممکن است مرا معاف داری. معاویه گفت: معاف نمی‌کنم!

عدی گفت: قسم به خدا! دارای افقی بس بعید و مقامی غیر قابل وصول بود، و دارای اراده‌ای متین و استوار (در مسیر حق با قوت و شدت حرکت می‌نمود)، سخن به عدل می‌راند، و در مقام حکم و قضاوت واقع را منظور می‌داشت. حکمت از تمام وجودش تراوش می‌نمود و علم از همه آثارش جاری می‌گشت، از دنیا و زخارف آن گریزان بود، و به شب و تاریکی‌های آن انس می‌ورزید. اغلب اوقات اشک از چشمانش سرازیر بود، و دائماً در حال تفکر و تأمل بود. وقتی با خود تنها بود نفس خود را به حساب می‌کشید و به اعمال و کردارش می‌اندیشید و بر گذشته خود، دستان خود را به حال ندامت تکان می‌داد. از لباس کوتاه خوشش می‌آمد و غذای خشن را دوست می‌داشت. در میان ما چون یکی از ما بود؛ اگر او را به منزل دعوت می‌کردیم اجابت می‌کرد، و هنگامی که نزد او می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌کرد. و با وجود احساس یکرنگی و صمیمیت، بین ما چنان هیبت و جلالتی داشت که قادر بر تکلم با او نبودیم، و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت، دندان‌های سفیدش مانند لؤلؤ درخشنده متلألئ می‌شد. ملتزمین به دین را گرامی می‌داشت، و مساکین را مورد لطف و محبت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم

می‌خواهد یک ظالم را گوشمالی بدهد، اگر
حقد و حسد و... داشته باشد - و لو به خاطر
ظلمش - او را دو برابر عقوبت می‌کند و
گوشمالی بیشتری می‌دهد! ولی علی این‌طور
نبود؛ هر ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، به
همان مقدار عقوبت می‌کرد. پس هیچ ظالمی
از ظلم علی نمی‌ترسید؛ چون علی ظلم نداشت
و انتقامی که از کفار و ظالمین می‌کشید به
اندازه استحقاقشان بود. و هیچ ضعیفی هم از
گرفتن حقّ خودش نسبت به علی مأیوس نبود
و می‌دانست که اگر برود پیش علی، علی حقّ
او را می‌گیرد؛ چون حکومت او، حکومت

او در امان بود، و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.
قسم به خدا! شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز
مشغول بود، تاریکی شب همه‌جا را فراگرفته بود و ستارگان پنهان شده
بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالی‌که همچون مار
گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گویی
الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت:

«ای دنیا! آیا متعزّض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای
و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب! زمان
دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من تو را سه‌طلاقه گفته‌ام و دیگر
رجوع و برگشتی نخواهد بود! زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش
است، و خطر تو چه آسان و سهل است! آه از کمی توشه و طول مسافت
و قلت همدم و مونس!»

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آن را پاک
می‌کرد. سپس گفت: خدا ابا الحسن را پیامرزد که این‌چنین بود! ای
عدی، چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟! گفت: مانند کسی که فرزندش
را در دامنش سر بریده باشند، درحالی‌که اشکش تمامی ندارد و
گریه‌اش ساکن نخواهد شد! معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت:
ایا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟! (تعلیقه)

* «از اینجا تا آخر روایت را در محاضرات محیی‌الدین عربی، ص
۱۳۷، طبع قدیم آورده است، ولی راوی را عدی بن حاتم نگفته، بلکه
ضرار نام برده است؛ و در غایة المرام، ص ۶۷۳ از نهج البلاغة از
ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان "السادس"؛ و از ابن‌ابی‌الحدید
فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علی نهج البلاغة از
ضرار؛ و نیز تحت عنوان "السابع" از ابن‌ابی‌الحدید از ابن‌عبدالبر در
کتاب استیعاب از ضرار؛ و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصه از
ابن‌شهر آشوب از ضرار تحت عنوان "الثانی" نقل می‌کند؛ و نیز در
مطالب السؤل، ص ۳۳ از ضرار نقل می‌کند؛ و در نسخه درر ...،
ص ۱۳۴ از ابي صالح از ضرار نقل می‌کند؛ و در حلیة الأولیاء، ج
۱، ص ۸۴ با إسناد خود از محمد بن السائب ... از ابي صالح روایت
می‌کند؛ و در ینابیع المودة، ص ۱۴۴ و امالی صدوق، ص ۳۷۱ نیز
روایت را از ضرار نقل می‌کند؛ و نیز در بحار الأنوار، طبع آخوندی،
ج ۴۱، ص ۱۲۰ از إرشاد القلوب دیلمی از ضرار روایت می‌کند؛ و
نیز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل می‌کند؛ و در
استیعاب ابن‌عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ از ضرار نقل
می‌کند.» (تعلیقه)

الهی و حکومت خداست.

معنی روایت: «عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»

مُفَضَّلُ بْنُ عَمْرِو بْنِ آدَمَ نَزَدَ حَضْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَوْلِهِ: «دَلَّ مِنْ كَرَفَتِهِ اسْتِ! لِجَرَايِ مِنْ بَيَانِ كَنْ كِه چگونِه عَلِي قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ اسْتِ!»¹

(این حدیث را چند روز پیش خواندیم) حضرت هم یک بیانی کردند و مفضل گفت: «خدا پدرت را بیامرزد، مرا راحت کردی!» آن بیان حضرت مطابق سلیقه و فکر خود مفضل بود. ولایت امیرالمؤمنین کجاست؟! امیرالمؤمنین در روز قیامت می ایستد و می گوید: ای بهشت، بگیر آن افرادی را که باید در کام خود ببری! و ای جهنم بگیر! امیرالمؤمنین در قیامت یک انسان یک متر و نیمی نیست! او ولایت خداست! که تمام عوالم را گرفته، و اختیار و اراده پروردگار و اسم اعظم او محلّ تجلّی و همه صفات پروردگار است.

صفات انسان کامل و فقیه حقیقی

¹ مشارق أنوار الیقین، ص ۲۸۸:

«ما رَوَاهُ الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ مُحِبَّهُ وَ النَّارَ عَدُوَّهُ، فَأَيْنَ مَالِكٌ وَ رِضْوَانُ إِذَا؟»

فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ! أَلَيْسَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ؟!»، قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: «فَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ مَالِكٌ وَ رِضْوَانُ أَمْرُهُمَا إِلَيْهِ! خُذْهَا يَا مُفَضَّلُ! فَإِنَّهَا مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ وَ مَخْزُونِهِ!»

”مفضل بن عمر روایت کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: اگر چنین است که علی علیه السلام دوستدار خود را وارد بهشت، و دشمن خود را وارد جهنم می کند، پس مالک (فرشته پاسدار جهنم) و رضوان (فرشته خازن بهشت) کجا هستند؟ حضرت فرمودند: «ای مفضل! آیا تمام خلائق در روز قیامت به امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیستند؟»

عرض کردم: بلی! حضرت فرمودند: «پس در روز قیامت علی علیه السلام به امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، قسمت کننده بهشت و دوزخ است و امر مالک و رضوان نیز به دست آن حضرت می باشد. ای مفضل، این مطلب را بگیر و نگه دار که از علم مخفی و مخزون است!»

انسان کامل آن کسی است که در جای خود، باید عفو داشته باشد، در جای خود، باید لطف داشته باشد، باید خنده داشته باشد، باید اخم داشته باشد، باید به بچه شکلات بدهد، گوشمالی هم بدهد؛ باید برای مردم خطبه بخواند، باید برای حد زدن چوب و فلک هم داشته باشد. اگر اینها را نداشته باشد کامل نیست، یک طرفه است؛ یعنی در تحت یک اسم از صفات پروردگار وارد شده است، مثل افرادی که همیشه از خوف خدا گریه می‌کنند ولی رجاء در آنها نیست، و یا رجاء زیادی نسبت به خدا دارند ولی خوف ندارند، اینها کامل نیستند. انسان کامل آن کسی است که هر دو جنبه خوف و رجاء در او باشد؛ ممکن است بعضی اوقات خوف یا رجاء غلبه کند، ولی هر دو جهت باید باشد:

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «ألا أخبركم بالفقيه كلِّ الفقيه؟!¹ مَنْ لَمْ يُقَيِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِهِ.²» «فقیهی که کمال فقاہت را دارد، آن کسی است که هم مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و هم آنها را از عذاب خدا ایمن نکند، یعنی آن قدر به آنها رجاء ندهد که در معصیت تجزّی کنند.»

باید همیشه مردم را بین این دو جهت نگاه دارد؛ باید هم جهنّم را نشان دهد و هم بهشت را، هم شمشیر بکشد و هم شکلات و راحت‌الحلقوم قسمت کند، هم مردم را گریه بیندازد و هم بخنداند.

یک جوانی پرریوز آمد پیش ما و مسئله می‌پرسید، یک‌مرتبه گفت: آقا نگاه کنید صورت من پر از جوش است! چه کار کنم خوب شود؟ گفتم: خب ازدواج کن! یک‌مرتبه تعجب کرد و گفت: آقا همین الان؟! گفتم: بله! این قدر از این نسخه‌ای که ما برایش نوشتیم خوشش آمد! گفت: آقا من حالا بچه‌ام! گفتم: نه آقا جان، بچه هم نیستی.

همه عالم همین‌طور است ها! ما برای زندگی کردن به همه چیز احتیاج داریم؛ هم

¹ 1 خ ل: حقّ الفقیه.
² الکافی، ج ۱، ص ۳۶، با قدری اختلاف.

آب احتیاج داریم و هم آتش، اگر آب را که مظهر رحمت است، نداشته باشیم، دیگر همه می‌میریم! برای طهارت هم آب می‌خواهیم. اگر آب باشد ولی آتش نباشد، باز هم نمی‌توانیم؛ چون غذا را باید بپزیم، نان سنگک و سحری و افطاری را باید با آتش درست کنیم، همه مردم که نمی‌توانند نان و ماست بخورند! حالا برای خود آن ماست هم باید شیر را گرم کرد، و نان هم بالأخره در تنور درست شده است، پس آتش هم لازم است. پس این که امیرالمؤمنین نبأ عظیم است، یعنی صدای بزرگی که تمام عوالم را گرفته است؛ حقیقت آن حضرت همه‌جا را گرفته است!

و صَلَّى عَلَى الصَّديقَةِ الطَّاهِرَةِ؛¹ «ای پروردگار، درود و رحمت بفرست بر صَدِيقَةُ طاهره.»

الصَّديقَةُ: یعنی آن زن راستگو و

تصدیق‌کننده؛ غیر از صدیقه و یا صادق، صدیق می‌گویند، فعَّیل صیغهٔ مبالغه است؛ یعنی علاوه بر اینکه خودش صادق است و هیچ جنبهٔ کذب در وجودش نیست، خیلی خیلی راستگو است!! الطَّاهِرَةُ: یعنی پاک، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛² اینها پاک‌شده به دست خدا هستند؛ و خدا کسی را که پاک کند دیگر کثیف نمی‌کند، و خدا مدالی را که بدهد دیگر پس نمی‌گیرد، چون محتاج نیست.

«الصَّديقَةُ الطَّاهِرَةُ» کیست؟ آن فاطمه،

قطع‌کنندهٔ شیعیان خود از جهنم است:

[عن علی بن ابی‌طالب علیهما السلام، قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:] «إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةً، لِأَنَّهَا فُطِّمَتْ هِيَ وَشِيعَتُهَا وَذُرِّيَّتُهَا مِنَ النَّارِ.»³

«فاطمه، فاطمه نامیده شد برای اینکه خودش و شیعیان و ذریه‌اش را از آتش جدا می‌کند.»

¹ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

² سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

³ دلائل الإمامة، ص ۱۴۸.

فاطم: یعنی قاطع. هر کس که شیعه او باشد، با آتش ربط ندارد و اصلاً آتش جرئت نمی‌کند به سمت وی بیاید! او را به چه مناسبت بگیرد؟! شیعه فاطمه و آتش که با هم مناسبت ندارد!

سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛¹ «فاطمه، خانم و رئیس نسبت به تمام زنان عالمیان است.»

روایت داریم:

حضرت مریم سَيِّدَةُ زَنَانِ خُودِشِ بُوَد،
حضرت آسیه سَيِّدَةُ زَنَانِ خُودِشِ بُوَد؛ ولیکن
فاطمه سَيِّدَةُ هَمَّةِ زَنَاهَا اسْت، و در روز
قیامت که تمام زنان عالم جمع می‌شوند، سَيِّدَةُ
اوست.²

سَيِّدَةُ مَوْنَتٍ سَيِّدٌ اسْت؛ سَيِّدٌ: یعنی آقا و
بزرگ، و سَيِّدَةُ: یعنی خانمی که بزرگ است و
ریاست دارد و از هر جهت دارای مزیت است.

و صَلَّى عَلَيَّ سَيِّدِي الرَّحْمَةِ؛ «خدایا، درود بفرست بر دو فرزند دختر پیغمبر، دو اولادی که اینها دو سبط رحمت‌اند.»

سبط: به فرزند دختر می‌گویند.

و إِمَامِي الْهُدَى؛ «و دو امامند و دو پیشوا (اما نه دو پیشوای دنیا، نه دو پیشوای قتل و غارت و نه دو پیشوای جاه و جلال؛ بلکه دو پیشوایند در عالم هدایت.)»
الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنِ؛ «کی حضرت امام حسن و یکی حضرت امام حسین.»

حسن یعنی نیکو، حسین هم یعنی نیکو؛ اَمَّا
چون امام حسین کوچکتر بودند، نیکویی‌اش
نسبت به او کوچکتر است، لذا اسم حضرت
امام حسن را حسن گذاشتند و حسین هم صیغه
تصغیر همان ماده است.

سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.³ «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند.»

«إِنَّ أَبَابَكْرَ وَ عَمْرَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛⁴

¹ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

² بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۶۸:

«و مِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الصِّحَاحِ السِّتَّةِ مِنْ سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ سَارَّ فَاطِمَةَ وَ قَالَ لَهَا: «أ لَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟!»

فَقَالَتْ: «فَأَيْنَ مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ؟»

فَقَالَ: «مَرِيْمُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ آسِيَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا.»

³ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

⁴ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۴۶، روایتی را نقل می‌کند که در ضمن آن، امام جواد علیه السلام به سوالات یحیی بن اکثم پیرامون روایات عامه پاسخ می‌دهند. من جمله درباره این روایت جعلی

دوتا سید پیران بهشت‌اند.» یعنی چه؟! بهشت که پیر ندارد! آدم پیر، یعنی آدمی که همه قوای خودش را از دست داده است. بهشت جای پیرها نیست! این بیچاره‌ها خواستند روایت درست کنند، اما غافل بودند که مُچشان گرفته می‌شود.

پیغمبر بعضی اوقات یک مزاحی می‌کردند؛ یک روز به یک پیرزنی گفتند: «پیرزن‌ها وارد در بهشت نمی‌شوند!» این پیرزن خیلی منقلب شد، بعد حضرت فرمودند: «نه، خدا آنها را جوان می‌کند و آن وقت وارد در بهشت می‌کند!»^۱ این شوخی‌هایی که هم لطافت دارد و هم متنبه‌کننده، خیلی خوب است.

یک روز زنی آمد پیش پیغمبر و از شوهرش شکایت می‌کرد، پیغمبر گوش دادند و بعد گفتند: «شوهر تو همان کسی نیست که سفیدی چشمش بیش از سیاهی‌اش است؟» گفت: «یا رسول الله، نمی‌دانم!» حضرت فرمودند: «پس برو نگاه کن!» این آمد و مدام به صورت شوهرش نگاه می‌کرد، این نگاه کرد و آن نگاه کرد! و بالأخره آشتی شد. بله پیغمبر می‌خواست آنها را آشتی بدهد.^۲

«سَيِّدِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ!»^۳ آقا، پیر در بهشت نیست، پیرزن نیست، اینها به درد بهشت نمی‌خورند! حوری بهشت که عجوزه نیست! تا به حال حوری خمیده و غوز دار نشنیده‌ایم! این

می‌فرمایند:

«... قَالَ يَحْيَى: وَ قَدْ رُوِيَ أَيْضًا أَنَّهُمَا سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَمَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "و هَذَا الْخَبْرُ مُحَالٌ أَيْضًا؛ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلَّهُمْ يَكُونُونَ شُبَّانًا وَ لَا يَكُونُ فِيهِمْ كَهْلٌ، وَ هَذَا الْخَبْرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِمُضَادَّةِ الْخَبْرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ."»

^۱ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۹:

«و قَالَ لِعَجُوزٍ: "الْجَنَّةُ لَا تَدْخُلُهَا الْعُجُزُ!" فَبَكَتْ. فَقَالَ: "إِنَّهُنَّ يَعِدْنَ أَبْكَارًا!"»

^۲ مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۱۴۸.

^۳ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

بهشت دیگر جهنم می‌شود؛ به‌خصوص اگر عجايز با همان صفات خودشان در بهشت طلوع و ظهور کنند، دیگر بهشت را قیامت می‌کنند! آن وقت خدا آنها را به دختران جوان، با استعداد و بانشاط تبدیل می‌کند که معده خوب کار می‌کند، چشم خوب می‌بیند، گوش خوب می‌شنود و از لذات بهشتی استفاده می‌کند.

شاید روایتی را که می‌خواستند جعل کنند این‌طور بوده که: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رُئِيسَا شِيَابِ أَهْلِ النَّارِ!» چون در آتش از این پیرمردها و غوز دارها و کمر دردها و این‌هایی که گوششان تعفن می‌گیرد و چشمشان نمی‌بیند و ستون نخاعشان پُر از چرک و آتش است [زیاد است]، چون تمام خرابی‌ها در جهنم است دیگر! [هر خوبی و حُسنی] مال بهشت است و هر چه در مقابلش قرار بگیرد مال جهنم است.

پیشوایی ائمه اطهار بر تمام مسلمانان مؤمن و منکر

و صَلَّى عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «صلوات و درود بفرست بر ائمه و پیشوایان مسلمین!» اینها تنها پیشوایان مؤمنین و امام‌های شیعه نیستند؛ بلکه امام‌های همه مسلمین هستند، می‌خواهند قبول کنند می‌خواهند نکنند، اینها امام هستند.

عَلِيٌّ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ «امام چهارم» و مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ؛ «حضرت باقر که اسمشان محمد است» و جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ «حضرت صادق» و مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ و عَلِيُّ بْنُ مُوسَى؛ «حضرت امام کاظم و امام رضا» و مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ؛ «حضرت امام تقی» و عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ «حضرت امام علی النقی» و الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ؛ «حضرت امام حسن عسگری» و الْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ؛¹ «آنکه دنبال حضرت امام حسن عسگری و جانشین اوست، که هدایت‌کننده، مهدی و هدایت‌شده است.»

خَلْفٌ: یعنی جانشین؛ مهدی: یعنی هدایت‌شده.

حضرت مهدی هدایت‌شده به هدایت خداست که می‌تواند هدایت کند.

علت اهمیت لقب مهدی نسبت به سایر القاب

¹ همان.

حضرت ولی عصر

اصلاً چرا حضرت مهدی را مهدی می‌گویند؟ مگر حضرت مهدی هدایت نمی‌کند، پس باید بگویند هادی؛ ولی چرا می‌گویند مهدی و هدایت‌شده؟! چون مهدی، از هادی مهم‌تر است؛ چون تا مهدی نباشد هادی هم نیست:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾¹!

«آیا آن کسی که مردم را به حق هدایت می‌کند، بهتر است که انسان از او تبعیت کند یا آن کسی که هدایت نمی‌کند الا اینکه اوّل خودش هدایت شود به هدایت خدا؟! (آن هدایت‌شده می‌تواند هدایت کند.)»

پس مهدی: یعنی مهدی بالله؛ کسی که خدا او را هدایت کرده و زمام او را در دست گرفته و اداره کرده و تمام شئون سلوک او در دست پروردگار است. وقتی این قسم از هدایت پیدا شود، دیگر هدایت‌کردن مردم کار مهمی نیست و خیلی آسان است؛ عمده، هدایت‌شدن است. و لذا حضرت مهدی به لقب مهدی بیشتر معروف است تا به هادی، با اینکه هادی هم از القاب آن حضرت است. هادی، الخَلْفُ الصَّالِحُ، الصَّالِحُ، الْمُنتَقِمُ هَمَّةٌ اینها از القاب آن حضرت است، و مرحوم نوری در کتاب نجم الثاقب، القاب آن حضرت را به صد و هشتاد و دو لقب رسانده است،² ولی مشهورترین آنها مهدی است؛ به این جهت که مهدی یعنی هدایت‌شده در دست پروردگار. خدا او را درست کرده و کسی را که خدا درست کند، هیچ عیبی ندارد! اگر خدا عیب دارد، او هم عیب دارد! آیا می‌شود خدا عیب داشته باشد؟ پس تمام جهات او هم پاک است؛ ظاهر، باطن، اراده و سرّ او، همه

¹ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵.

² نجم الثاقب، ج ۱، باب دوم از ص ۸۵ - ۱۷۷.

طهارت محض است.

حَجَّت و امین‌های خدا در شهرها و بلاد

حُجَّجَكَ عَلَى عِبَادِكَ؛ «اینها حَجَّت‌های تو هستند بر بندگان تو.»
و أَمْنَائِكَ فِي بِلَادِكَ؛¹ «و امین‌های تو هستند در شهرها و بلاد تو.»

گفتیم که: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ و رَسُولِكَ و أَمِينِكَ!» اَمْنَاء جمع امین است؛ همین‌طوری که پیغمبر امین است، اینها هم اَمْنَاء در بلاد تو هستند. اگر آدم پیش اینها بیاید، مأمون است و آنها او را حفظ می‌کنند؛ اما اگر آدم پیش غیر اینها برود، جیب او را خالی می‌کنند و بعد او را نِفْلَه می‌کنند و می‌کُشند، چون اینها مخالف اَمْنَاء یعنی خائن هستند.

پیغمبر فرمود: «بیایید در کشتی اهل بیت من سوار شوید، که شما را به مقصد می‌رساند!» حالا اگر انسان در آن کشتی سوار نشد و در این طوفان یک نفر کشتی‌ای نشان داد و یا تخته‌ای را در دریا انداخت، آدم می‌رود و روی آن می‌ایستد، همین‌که یک موج می‌زند او می‌رود زیر دریا، و آن کشتی فایده‌ای ندارد! کشتی‌ای که آدم را حفظ می‌کند شرایطی دارد: باید دیواره‌هایش بلند باشد، باید ضخامت کشتی چنین باشد، باید نگهبانش نوح باشد، انسان در هر کشتی‌ای که نمی‌تواند سوار شود.

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى و مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.²

«مثل اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است؛ کسی که سوار شود نجات پیدا می‌کند، و کسی که تخلف کند غرق می‌شود.» آن کشتی نجات می‌دهد چون نظر کرده است. کشتی حضرت نوح، کشتی‌ای است که به امر خدا ساخته شده، حالا هر کس در این کشتی سوار شود، همه چیزش نجات پیدا می‌کند؛ خودش، زنش، بچه‌اش، زندگی‌اش، مالش، دنیایش و عمرش. و همچنین عقل و

¹ فقراتی از دعای شریف افتتاح.

² بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۹۷.

سرّ و قیامتش از همه مواهب الهیه تمتّع می‌برد. اما اگر به این کشتی سوار نشود غرق می‌شود و کسی که غرق شود هلاک می‌شود. آدم سراغ هر کسی غیر از اینها می‌خواهد برود، او امین نیست؛ حالا اگر پیش کسی برود که امین نیست و بگوید مال مرا نگه دار، او چه کار می‌کند؟! یا بگوید جان مرا حفظ کن، چه کار می‌کند؟! او منتظر است که جیب انسان را خالی کند و گردن انسان را بزند و هرچه می‌تواند از انسان استفاده کند! چون او گرسنه است، اما امام سیر است؛ او خائن است، اما امام امین است؛ او حکومت پیدا می‌کند برای اینکه شأن پیدا کند، اما امام حکومت پیدا نمی‌کند که شأنش در جامعه زیاد شود بلکه امام حکومت پیدا می‌کند تا بتواند امر خدا را اجرا کند؛ بین این و بین آن خیلی فرق است! اینها اُمّاء تو هستند در بلاد تو.

صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً.¹ «رحمت فراوان و دائمی و اصلاً هرچه رحمت داری برای اینها بفرست.»

معنای قیام حضرت مهدی در عصر غیبت

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَىٰ وَ لِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ؛² «درود بفرست بر ولی امر خودت، او که ولایت امر دارد و الآن ایستاده است!»

این نیست که بعداً یقوم، و بعداً قائم خواهد شد؛ بلکه حضرت الآن قائم است و الآن امور همه دنیا به دست اوست، منتها نمی‌بینیم و نمی‌فهمیم و بعد می‌فهمیم!

معنای امام این است که: او مُسیطر بر عالم مُلک و ملکوت است و به واسطه او در هر ذره‌ای از ذرات عالم افاضه توحید می‌شود، و بدون اراده و اختیار او سنگ از جای خودش تکان نمی‌خورد. پس آن وقت که حضرت ظهور کنند، این مطلب ظاهر می‌شود، نه اینکه در آن وقت قدرت بر آن کار پیدا می‌کنند و حالا ندارند، و نه اینکه آن وقت

¹ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.
² همان.

چنین می‌کنند و حالا این‌طور می‌کنند؛ در هر دو حال، امر به دست اوست. آن‌وقت، عالم ظهور است، نه عالم قدرت؛ یعنی بر ما منکشف می‌شود که این کار از امام برمی‌آید، ولی حالا منکشف نیست، نه اینکه آن‌وقت قدرت پیدا می‌کند و حالا ندارد. خوب توجه کردید؟! این یک اشاره بود، بعد بروید دنبالش بگردید و ببینید چه پیدا می‌کنید.

المؤمل؛ «آن کسی که مورد امید و آرزوهای همه است.»

و العَدَلِ الْمُنْتَظَرِ؛ «و آن امام عادل که مورد انتظار مردم است.»

امداد نمودن حضرت مهدی به وسیله ملائکه مقرب و روح القدس

و حَفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ¹ «دور و اطراف او را بگیر و او را محفوف کن به وسیله ملائکه مقربین خود که همه آنها خدم و حشم او هستند.»

عروسی را که می‌برند، دور او را مقداری از افرادی که با او هم‌سن، هم‌سال و هم‌زی‌اند می‌گیرند و او را در وسط حفظ می‌کنند، یا پادشاهی که می‌خواهد یک جا برود، وزرا و بزرگان اطراف او را می‌گیرند و یک اسکرتی درست می‌کنند؛ حالا امام زمان که می‌خواهد بیاید دیگر از اینها ندارد، خدایا او را حفظ کن و محفوف کن بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ! این طرف جبرائیل می‌ایستد، آن طرف میکائیل، آن طرف اسرافیل و آن طرف عزرائیل، تمام آن عوالم در دست اینهاست و اینها مال این دنیا هستند؛ یعنی هر کدام از این مَلک‌ها در آن عالم تبدیل به دو ملک می‌شوند، در نتیجه هشت ملک می‌شوند:

﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةً﴾؛² «و

آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر سر خود برمی‌دارند.»

ما حالا نمی‌توانیم همه‌اش را بیان کنیم؛ چون خیلی طول و تفصیل دارد، اجمالاً

¹ همان.

² سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۷.

بگوییم و بگذریم.

«و حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ تمام این ملائکه مقربین تو، کارگردان و مأمور او هستند، گوش‌به‌زنگ هستند که هر امر و نهی‌ای از آنجا صادر شود، اینها اطاعت کنند.

و أَيُّدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛¹ [«و او را به روح القدس مؤید گردان!»]

خیلی مهم است ها! ولیّ خدا خیلی مهم است
ها! ملائکه مقربین پروردگار در تحت اطاعت هیچ پیغمبری نبودند غیر از پیغمبر ما! البتّه ملائکه دیگر در تحت امر بودند؛ دیشب ذکر کردیم که قلب حضرت یونس گرفت و عالم تغییر کرد، و همچنین نسبت به حضرت هود یا صالح یا حضرت موسی و یا حضرت لوط. پس باعث و بانی این تغییری که در عالم پیدا می‌شود، ملائکه است؛ آنها اطاعت می‌کنند و تغییر می‌دهند. اَمَّا اَنْ مَلِكٍ اَعْظَمَ كَهْ اَز اَنْ هَمَّهُ مَلَائِكَةٌ بِالْاْتَرِ اَسْت، جبرائیل است و از آن بالاتر روح القدس. اینها که به زودی تسلیم کسی نمی‌شوند! اَمَّا اَيْنِهَا تَسْلِيْمٌ اَنْ كَسِي هَسْتَنْد كَهْ اَوْ اَيْتِكِ الْكُبْرَى وَ النَّبَا الْعَظِيْمِ اَسْت، و آن مقام کسی است که با پیغمبر اکرم موازنه دارد.

ترجمه فقراتی از دعای شریف افتتاح توسط

معلق

اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ اِلَى كِتَابِكَ وَ الْقَائِمَ بِدِينِكَ، اسْتَخْلَفُهُ فِى الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكَّنْ لَهُ دِيْنَهُ الَّذِى ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، اَبْدَلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ اَمْنًا، يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.²

[«بار الها! او را دعوت‌کننده به‌سوی کتاب خود قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت بگردان. حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او بفرما، همچنان‌که پیش از او نیز به بعضی از بندگانت سلطنت و مکنّت عطا نموده بودی.»]

دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای او مقرر بفرما، و پس از خوف از

¹ الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۰، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

² الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

معاندین و ظالمان او را در مأمن و جایگاه امن و امان متمکن بگردان؛ تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.» [(معلق)

اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّهِ، وَاَنْصُرُهُ وَاَنْصُرْ بِهِ، وَاَنْصُرُهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَاَفْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَاَجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.
اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.
اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، نُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا كِرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، از تو خواهانیم که وی را عزت ده، و ما را به نیروی امامتش عزت بخش، و وی را یاری کن، و ما را به نیروی ولایتش پیروز فرما! و چنان مددی در مرز اقتدار و حکومتش به او بنما، که نقصان و شکستی در آن راه نیابد! و فتح و گشایشی آسان به وی عنایت کن تا رنجی و مشکله‌ای را در خود نپروواند! و از نزد خودت قدرت با پشتوانه‌ای بدو نصیب فرما تا فتور و سستی از دنبالش نباشد!

بار پروردگارا! دینت و سنت پیامبرت را به دست با کفایتش آشکار فرما، تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از خلیقت پنهان نماند!¹

بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، با تضرع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش‌آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را از داعیان به فرمان‌برداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانة جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!²

اللَّهُمَّ مَا عَرَّفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَا، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلَّغْنَا.

اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهٖ شَعْنُنَا، وَاشْعَبَ بِهٖ صَدَعُنَا، وَارْتُقَ بِهٖ فَتَقْنَا، وَكَثُرَ بِهٖ قَلْتُنَا، وَأَعَزَّ³ بِهٖ ذَلَّتُنَا، وَأَغْنَى بِهٖ عَائِلُنَا، وَأَقْضَى بِهٖ عَن مَّغْرَمِنَا، وَاجْبُرَ بِهٖ فَقْرُنَا، وَسَدَّ بِهٖ خَلَّتُنَا، وَ

¹ ترجمه از رساله نکاحیه، ص ۵۶.

² ترجمه از وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام، ص ۳۵.

³ خ ل: أعز.

يَسِّرْ بِهٖ عُسْرَنَا، وَ بَيِّضْ بِهٖ وُجُوهُنَا، وَ فُكِّ بِهٖ أَسْرَنَا، وَ أَنْجِحْ بِهٖ طَلِبَتَنَا، وَ أَنْجِزْ بِهٖ مَوَاعِدَتَنَا، وَ اسْتَجِبْ بِهٖ دَعْوَتَنَا، وَ أَعْطِنَا بِهٖ فَوْقَ رَغْبَتِنَا.

[«بار پروردگارا! نسبت به حقایقی که ما را آشنا کردی، پایدار و پابرجا بدار و از آنچه که جاهل و غافل گشته‌ایم، آشنا و آگاه بگردان.

پروردگارا! به واسطهٔ وجود او، امور متشکست و در هم ریختهٔ ما را انسجام بخش، و گسیختگی و تفرق ما را منتظم بدار، و اختلاف و نقار بین ما را به واسطهٔ او از میان بردار، و اندکی جمعیت ما را فزونی بخش، و ذلت ما را به عزت بدل نما، و خاندان ما را به برکت و رحمت او بی‌نیاز گردان، و خسارات ما را جبران کن، و فقر ما را برطرف نما، و نقایص ما را ترمیم کن، و گرفتاری ما را از میان بردار، و در قبال مردم ما را روسفید گردان، و گرفتاران ما را رهایی بخش، و مطالبات و تقاضاهای ما را برآورده بفرما، و وعده‌های ما را جامهٔ عمل بپوشان، و خواست‌های ما را به منصفهٔ اجابت برسان، و بیشتر از آنچه مورد رغبت و اشتیاق و تقاضای ما است عنایت بفرما.»]

(معلق)

يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ! اشفِ بِهٖ صُدُورَنَا وَ اذهبِ بِهٖ غَيْظَ قُلُوبِنَا، وَ اهدنا بِهٖ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ وَ انصُرْنَا عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدُوَّنَا. إِلَهَ الْحَقِّ، آمِينَ!

[«ای کسی که از میان تقاضا شدگان بهترین هستی، و از میان عطاکنندگان بذل و بخششت وسیع‌تر و بیشتر است! به واسطهٔ وجود آن حضرت سینه‌های غم‌دیدهٔ ما را التیام بخش، و حقد و کینه و کدورت بین دل‌ها را برطرف بفرما، و در مواقع سرگشتگی و حیرت و شک و تردید، به واسطهٔ وجود او ما را به راه راست و حق مستقیم دلالت بفرما؛ زیرا فقط ذات اقدس تو است که هر که را بخواهی به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌نمایی! و ما را بر دشمنانت و دشمنانمان نصرت عنایت کن. ای پروردگار بر حق، آمین!»]

(معلق)

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَغَيْبَةَ إِمَامِنَا¹ وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قَلَّةَ عَدَدِنَا، وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا! فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَبِضُرٍّ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَ سُلْطَانٍ حَقِّ تَظْهِرُهُ، وَ رَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاها، وَ عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلِيسُنَاها؛ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.²

[«بار پروردگارا! ما در فقدان پیامبران که درود تو بر او و آلش باد، و غیبت امام و پیشوایمان، به تو التجاء و شکوه می‌آوریم، و از کثرت دشمنانمان و قلت تعدادمان و شدت فتنه‌های زمان و پشت‌کردن زمانه، به تو التماس می‌نماییم. پس بر محمد و آل او درود فرست، و ما را بر فتح و پیروزی بر اعداء کمک و مساعدت بنما، و ضرر و زیان را از ما بردار، و نصرت و ظفر را با عزت و شوکت نصیب ما بگردان، و سلطان حق را ظاهر و آشکار بنما، و لباس رحمت و اسعه خود را بر قامت ما بیوشان، و عافیت و صلاح امور را رداء ما قرار ده! به رحمت خود، ای ارحم الراحمین.»] (معلق)

¹ خ ل: ولینا.

² الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۳، فقراتی از دعای شریف افتتاح.